

شیوه مواجهه با مسائل اجتماعی^۱

حسن یوسفزاده (نویسنده مسئول)^۲

رضا لطفی مغانجوقی^۳

چکیده

در قلمرو هر علم پرسش‌های اساسی وجود دارد که تفتن به آنها از ضرورت‌های فهم نظریه‌های آن علم است. نظریه‌های اجتماعی با هدف اعطای بینش همه‌جانبه و ارائه تصویری جامع، پدیده‌های اجتماعی را در قالب مفاهیم کانونی، صورت‌بندی می‌کنند و به آنها معنا می‌بخشند. آنچه سبب تمایزات مکتبی و گرایش‌ها و نحله‌های علمی می‌شود، تفاوت در شیوه مواجهه نظریه‌پردازان و فیلسوفان اجتماعی با مسائل و بحران‌های پیرامونی و صورت‌بندی‌های مفهومی است. مواجهه علوم اجتماعی با پدیده‌های انسانی در سه مرحله تشخیص مسئله، سبب‌شناسی و پاسخ (ارائه راه‌حل) صورت می‌گیرد. شیوه مواجهه در هر سه مرحله را می‌توان با رویکرد انتقادی بررسی کرد؛ چون هر سه مرحله، متأثر از غایت‌شناسی و تصویر نظریه‌پردازان از «جامعه خوب» است. در مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، مسئله مذکور بررسی، و این نتیجه حاصل شد که اولاً، مبانی شناختی عالمان اجتماعی، به‌ویژه انسان‌شناسی، در تشخیص مسئله و مشاهده بحران‌های اجتماعی تأثیر شگرف دارد؛ ثانیاً مرحله سبب‌شناسی و تشخیص ریشه‌های مسائل اجتماعی است که هم به شکل‌گیری مکاتب گوناگون منجر، و هم به ارائه راه‌حل‌های مختلف و یا حتی عدم ارائه راه‌حل، در صورت طبیعی قلمداد کردن مسئله، منتج می‌گردد. کلیدواژه‌ها: مسئله اجتماعی، بحران اجتماعی، انسان‌شناسی، مواجهه با مسئله، سبب‌شناسی، فهم نظریه

۱. تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۲۷

۲. استادیار جامعه‌المصطفی (ع) العالمیه و عضو انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه:

usefzadeh.h@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی و ارتباطات دانشگاه باقرالعلوم (ع) : 8reza.a@gmail.com

۱- مقدمه

تدریس حدود یک دهه «علوم اجتماعی» و «ارتباطات» در مقطع کارشناسی ارشد و اخیراً در سطح دکتری، و تأمل جدی در کنفرانس‌های دانشجویان و ضعف‌های مشترکی که دامن‌گیر بیشتر آنهاست، این مسئله مهم را در ذهن نگارنده سطور ایجاد کرده است که «چرا بیشتر دانشجویان از فهم، جمع‌بندی و ارائه کلیت یک نظریه یا یک اثر علمی، ناتوان هستند؟». به نظر می‌رسد پاسخ مسئله در چگونگی مواجهه با آثار علمی و نظریه‌هاست که در این مقاله از آن با عنوان روش فهم مسائل اجتماعی تعبیر می‌شود. بدیهی است که برای فهم شیوه مواجهه یک نظریه‌پرداز با مسئله اجتماعی، فهم نظریه او نیز ضرورت پیدا می‌کند. فهم نظریه‌های اجتماعی، چارچوبی نظری است که کشف منطق حاکم بر هر نوع نظریه‌پردازی در عرصه علوم اجتماعی را تسهیل می‌کند. آنچه اهمیت دارد، توجه دادن به این است که نظریه‌پردازان عرصه علوم اجتماعی چگونه با مسائل اجتماعی مواجه می‌شوند. نظریه‌پردازان اجتماعی نه به دلیل داشتن بینش اجتماعی، بلکه به دلیل «کیفیت» بینش و شیوه صورت‌بندی‌هایشان اهمیت دارند. پیش از هرگونه مواجهه باید توجه داشت که جامعه یک تکاپوی انسانی هدفمند است و صرفاً یک واقعه و رویداد نیست. نظریه‌های اجتماعی با ارائه تصویری کلی از جامعه، به افراد امکان می‌دهند کنش‌های مطلوب و نامطلوب و غیرمنطقی را تشخیص دهند و نظریه‌پردازان در کسوت مصلحان و پزشکان اجتماعی، هدف خود را نجات بشر از مخمصه‌ها، بحران‌ها و بی‌نظمی‌های عصر خود قرار داده‌اند. باین‌همه، دورنمایی که نظریه‌های اجتماعی تصویر می‌کنند، خنثی نیست. تامس هابز، در کتاب لویاتان نظریه سیاسی خود را «علم اخلاق و مدن» خوانده است (هابز، لویاتان، ص ۱۸). از این منظر، جایگاه علوم انسانی در جهان مدرن، با جایگاه فقه در جهان قدسی، قابل مقایسه است؛ هر دو در عین برخورداری از لایه‌های شناختی و گرایشی، کنش انسان را موضوع مطالعه و تحلیل خود قرار می‌دهند. در این نگاه، رابطه علوم انسانی و فقه، نه هم‌نشینی، که جانشینی است. دایره شمول موضوع مطالعه علوم انسانی به وسعت قلمرو فقه است و دقیقاً همین جاست که شیوه مواجهه علوم انسانی (اجتماعی)، به مسئله‌ای مهم تبدیل می‌شود که نیازمند بازخوانی و بررسی انتقادی است. اسپریگنز درباره نظریه‌های سیاسی معتقد است: «نظریه‌های سیاسی سلسله‌ای از عقاید و برداشت‌های سیاسی هستند که برای فائق آمدن انسان بر مشکلات مطرح شده‌اند» (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۱۹۳). مدعای اسپریگنز درباره نظریه‌های علوم اجتماعی نیز حتی به صورت پررنگ‌تر صادق است. کنت جامعه‌شناسان را مصلح اجتماعی معرفی می‌کند؛ مارکس، فیلسوفانه، سخن از تغییر «جهان» می‌راند؛ و بر در آرزوی «جهان» افسون‌زدوده است؛ و دورکیم «خدا» را در جامعه می‌جوید (ر.ک: کوزر، ۱۳۹۴). البته مقایسه فقه و علوم انسانی، خارج از پرسش این مقاله است.



در حقيقت هيچ کدام از مراحل سه گانه شناخت مسئله، شناخت ريشه ها، و ارائه راه حل، بي پشتوانه نگرش هاي جهان شناختي و انسان شناختي صورت نمي گيرد. هنگامي که دانشمندان هم چون ارسطو، افلاطون و هابز، تحليل هاي بسيار وسيعي از آثار عواطف و جاه طلبی هاي بشر بر سياست و اجتماع ارائه مي کنند؛ آزادي خواهان دوره رنسانس، نيروهاي عملي و فكري را به مثابه موتور محرکه پيشرفت انساني قلمداد مي کنند؛ آگوست كنت قانون مراحل سه گانه پيشرفت بشر را ترسيم مي کند؛ کارل مارکس اقتصاد و طبقه اجتماعي را در قلب فرايندهاي سياسي قرار مي دهد، يا حتي معاصراني همچون پيتر برگر تحليلي برساختي از دين را برجسته مي کند و يا هابرماس به نقش گفت وگو در سپهر عمومي و نيل به حقيقت تأکيد مي ورزد، به انسان ها گوشزد مي کنند که کدام رفتارها درست و کدام نادرست است، مشکل کجاست و راه حل چيست. بنا بر اين با عبور از ظواهر نظريه، با نگره هاي جهان شناختي و انسان شناختي نيز مواجه هستيم که هر سه مرحله مذکور متأثر از آنهاست و نمي توان به سادگي چشم بر آنها بست. مؤلف در اين پژوهش، با هدف دعوت به اتخاذرويکردی نو در مطالعات آثار نظريه پردازان علوم انساني، به ويژه در ساحت علوم اجتماعي، و اطمینان نسبي از اينکه اثر در خور توجهي در اين زمينه و با اين رويکرد وجود ندارد، پاره اي از نظريه هاي مهم و نظريه پردازان برجسته را با استفاده از روش توصيف و تحليل انتقادي، بررسي کرده است. توجه به فهم نظريه هاي اجتماعي در سه مرحله مواجهه با مسئله، سبب شناسي و تشخيص ريشه هاي بحران، و نيز ارائه راه حل هاي مناسب براي حل مسئله و خروج از بحران، نو آوري اين پژوهش به شمار مي رود.

۲- ادبيات نظري

نظريه هاي اجتماعي در باب مسائل اجتماعي فراوان است؛ از چشم اندازهاي «آسيب شناسي اجتماعي» قرن نوزدهم مورد تأکيد گالتون^۱، لامبرزو^۲ و ديگران گرفته تا «نظريه هاي ستيز» و «نظريه هاي انتقادي» منبعت از ديدگاه هاي جامعه شناختي کارل مارکس و توسعه يافته در مرکز پژوهش هاي فرانکفورت ادامه دارد. در اين ميان چشم اندازهاي ديگري همچون «بي سازماني اجتماعي» مکتب شيکاگو، «نظريه آرمي» مرتون، و طيفي از نظريه هاي کجروي اجتماعي نيز وجود دارد که هاوارد بکر و ديگران بسط داده اند. در حقيقت انصراف توجه از فرد به جامعه، با نظريه کلاسيک «مشکلات شخصي و مسائل اجتماعي»^۳ راييت ميلز آغاز مي شود (ميلز، ۱۹۵۹)؛ لکن جديدترين نظريه در اين خصوص، «نظريه ساختارگرايي»

1. Francis Galton.
2. Cesar e Lombroso.
3. personal troubles and public issues.



است که نه بر مسائل اجتماعی، بلکه بر فرایندی تمرکز می‌کند که مسائل اجتماعی از آن طریق پدید می‌آیند و نیز افرادی که مسائل اجتماعی را تشخیص می‌دهند. تاریخ این نظریه‌ها به دهه شصت و هفتاد میلادی برمی‌گردد که نظم و انسجام اجتماعی در ایالات متحده آمریکا به یک نگرانی اساسی تبدیل شده بود و لذا بسیاری از نظریه‌ها بر مردمانی متمرکز شده بودند که از معیارهای تعریف شده اجتماعی فاصله داشتند. نظریه پردازان ساختارگرا توجه خود را از افراد «کجرو» و مسائل آنها به سوی افرادی معطوف ساختند که پدیده‌های خاصی را به عنوان «مسائل اجتماعی» تعریف می‌کردند و فعالیت‌هایی را برای پذیرش اجتماعی آنها به عنوان «مسئله» به کار می‌بستند.

هرچند تحلیل‌های متأخرتر درباره جامعه از چشم‌انداز پست مدرن، از جمله مطالعاتی که زیگموند باومن انجام داده، به طور مشخص بر مسائل اجتماعی متمرکز نمی‌شوند، بلکه خاستگاه‌های مسائل اجتماعی را در چندپارگی^۱ ساختاری و ایدئولوژیکی جامعه و در فقدان الگوها و ارزش‌های اجتماعی حاکم قابل پیروی در جامعه جست‌وجو می‌کنند. تنوع چشم‌اندازهای پست مدرن درباره جامعه معاصر موجب مشکل تازه‌ای در تحلیل‌های اجتماعی می‌شود؛ یعنی تلقی از مسئله اجتماعی را با چالش مواجه می‌کند. به هر حال این موضوع مسلم است که تنوع رویکردها و چشم‌اندازها سردرگمی در این خصوص را به دنبال داشته است. ممکن است ماهیت «مسئله آمیز» بودن یک پدیده به این دلیل باشد که به خوبی شناخته نشده است.

۳- چستی مسئله اجتماعی

توافقی در تعریف مسئله اجتماعی وجود ندارد. شاید به تعداد نظریه پردازان عرصه‌های علوم اجتماعی، برداشت از مسئله وجود داشته باشد. در چستی مسئله اجتماعی، مؤلفه‌هایی همچون فاصله میان معیارها و واقعیت‌های اجتماعی، قضاوت کنندگان درباره مسائل اجتماعی، ادراک اجتماعی از مسئله، و قابلیت اصلاح دخالت دارد. برداشت‌های اجتماعی از مسئله اجتماعی، واکنش‌های متفاوتی نیز به دنبال خواهد داشت. به عبارت دیگر، «مسئله» بودن یک پدیده، با شرایط اجتماعی، گرایش‌های فردی، باورهای بنیادین و تعلقات گفتمانی در ارتباط است. تعلق به مفاهیم کانونی است که پدیده‌ای را برای تعدادی در قامت یک مسئله تمام‌عیار، و برای برخی دیگر امری عادی می‌نمایاند. «بسته به اینکه در چه مکتبی قرار داشته باشیم و چه تعریفی درباره جامعه و امر اجتماعی بیان کنیم، تعریف مسئله اجتماعی، پیامدها و راه‌حل‌های آن متفاوت خواهد بود» (افشارکهن، ۱۳۹۰، ص ۶۸)؛ اما به طور کلی می‌توان گفت مسئله

1. fragmentation.



اجتماعي چيزي است كه از شكاف ميان معيارهاي اجتماعي و واقعي اجتماعي و به تعبير بهتر، «از فاصله ميان آنچه هست و آنچه بايد باشد» (لوزيك، ۱۳۸۸، ص ۹۲)، ناشي مي شود. در اين صورت معيار اصلي مشكلات اجتماعي «اختلاف اساسي ميان معيارهاي اجتماعي و واقعي اجتماعي» (مرتون، ۱۳۸۵، ص ۱۹) و يا «نادرستي» (كرون، ۱۳۹۰، ص ۲۲) شرايط خاص است.

۱-۳- عوامل مؤثر در چيستي مسئله اجتماعي

الف) قضاوت كنندگان

با پذيرش اينكه مسئله مندي از فاصله ميان معيارها و واقعيها ناشي مي شود، با پرسش هاي مهمي از اين قبيل مواجه مي شويم: چه كسي انحراف از معيارهاي تعريف شده را مشخص مي كند؟ چه ميزان و چه تعداد از مردم بايد به شكاف ميان وضعيت موجود و وضعيت مطلوب اذعان كنند؟ وضعيت مطلوب چيست و چه كسي آن را ترسيم و تعريف، و درباره آن قضاوت مي كند؟ پرسش هايي از اين قبيل بسيار حائز اهميت اند، لكن طبيعي است كه نمي توان و عقلائي نيست كه نظر تك تك افراد جامعه را در اين خصوص جويا شد. بايد سازكاري براي تعريف وضعيت مطلوب و تعيين فاصله ميان وضعيت موجود و وضعيت مطلوب وجود داشته باشد. دقيقاً همين جا معرکه آراست و نقش نظام هاي ارزشي و اخلاقي در چيستي مسئله را به رخ مي كشد. در اين صورت ممكن است مسئله شناسي جامعه شناسي با مسئله شناسي ديني متفاوت باشد. براي مثال، معيدفر معتقد است مبدا مسئله شناسي جامعه شناس و تحليل او از بحران، ارزش هاي نسبي يا ارزش هاي اجتماعي است؛ لكن مبدا مسئله شناسي عالم ديني و تحليل وي از محيط اجتماعي، ارزش هاي مطلق ديني است (معيدفر، ۱۳۷۹، ص ۶۸، در: كلان تري و مهديزاده، ۱۳۹۱). هاوارد بكر «فرايند معنا شدن يك رفتار به عنوان رفتار مخالف با مقررات» را در ارزيابي مسئله، مهم تلقى مي كند (ورسلي، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵).

در حقيقت خاستگاه «مسئله»، نظام هاي ارزشي و هنجاري است و لذا مسئله اجتماعي در حوزه «ستيز ارزشي» و «رفتار انحرافي» بررسي مي گردد (لوزيك، ۱۳۸۸، ص ۹). به ميزاني كه هم گرايي منابع هنجار فرست و يكدستي آنها مسائل مشابهي را براي اصحاب تفكر و دانشمندان پيش مي كشد، تعداد در منابع نيز به تشدت در مسائل منجر خواهد شد (ر.ك: كرون، ۱۳۹۰، ص ۵۷-۵۸). شايد توجه است كه لوزيك در كتاب نگرشي نو در تحليل مسائل اجتماعي، منابع هنجار فرست جامعه آمريكا را به اخلاقيات مذهبي، اخلاقيات سازماني و اخلاقيات انساني تقسيم مي كند (لوزيك، ۱۳۸۸، ص ۸۴-۹۷). درحالي كه ارزش هاي اجتماعي برابري زن و مرد را توصيه مي كند، طبق آموزه هاي عهد جديد، «زنان بايد تحت اتقياد شوهرانشان باشند» (كرون، ۱۳۹۰، ص ۶۲). يك مثال



بارز برای تشمت در منابع هنجارفرست این است که تأثیرپذیری نظام آموزشی و پژوهشی جوامع شرقی از تفکر حاکم بر غرب، نظام ارزشی و هنجاری در این جوامع را تحت تأثیر خود قرار داده و اختلاف نظرهای جدی در «مسئله بودن یا نبودن» پدیده‌ها را سبب شده است؛ به‌عنوان نمونه در سطح خرد از «بی‌حجابی» و «افزایش طلاق»، و در سطح کلان از «وابستگی سیاسی و فرهنگی به غرب»، «شرایط از خودبیگانگی» و «مشکلات مربوط به جمعیت» می‌توان نام برد. کنترل جمعیت و نیز وابستگی سیاسی و فرهنگی به غرب یا غربی شدن، برای کسانی که جهانی شدن و توسعه غربی را به‌عنوان اصلی مسلم و طبیعی پذیرفته‌اند، نمی‌تواند مسئله باشد؛ همچنان‌که در این نگاه، گرایش به «بی‌حجابی» نیز امری طبیعی در فرایند تکاملی تاریخ (از نوع غربی) قلمداد می‌شود؛ گو اینکه آموزه «پایان تاریخ» حرکت تک‌خطی همه جوامع را به امری محتوم تبدیل کرده و هرگونه حرکت در خلاف آن، به‌مثابه شنا کردن برخلاف جریان آب رودخانه است؛ همچنان‌که همین نگرش، انقلاب اسلامی ایران را «موجودی معمایی» تلقی می‌کند؛ «چراکه تحقق انقلابی با نام خدا و بر پایه دین به‌هیچ‌روی در چارچوب درک جامعه‌شناختی و تاریخی علوم اجتماعی موجود، قابل فهم و توضیح نیست» (کچویان، ۱۳۸۳، ص ۲). این در حالی است که هم وابستگی به غرب و کاهش جمعیت جهان اسلام در سطح کلان و هم «بی‌حجابی» و «افزایش طلاق» در سطح خرد، از منظر اسلامی، اموری ناهنجار و «مسائلی اجتماعی» به معنای واقعی کلمه هستند؛ به‌ویژه که نظام ایدئولوژیکی و سرمایه‌داری غرب، یکی از شیوه‌های کنترل جمعیت را «تحصیلات بالای زنان و به تأخیر افتادن سن ازدواج و کاهش فرصت بچه‌دار شدن از این طریق» (کرون، ۱۳۹۰، ص ۲۵۰) می‌داند.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه شود، نسبت واقعیت اجتماعی با مسئله اجتماعی است. ممکن است ادعا شود که مسئله اجتماعی امری ذهنی است و نباید انتظار داشت که در احساس فلان مسئله، همه با شما همراه باشند. مسئله اجتماعی چیزی است که افرادی آن را ساخته و پرداخته می‌کنند و برای اینکه دیگران هم آن را باور کنند، تلاش‌هایی صورت می‌گیرد؛ یعنی الزاماً چنین نیست که میان واقعیت یک پدیده و مسئله بودن آن، هم‌زمانی و هم‌بستگی وجود داشته باشد؛ همان‌طور که بشر در بیشتر تاریخ در فقر زندگی کرده است، لکن آن را مسئله تلقی نکرده و لذا اراده جمعی نیز برای رفع آن وجود نداشته است. بنابراین یکی از عوامل مؤثر در ظهور یا برساخت مسئله، قضاوت‌کنندگان درباره وضعیت‌ها و شرایط اجتماعی است.

ب) ادراک اجتماعی

یک مسئله بیانگر ابهام، تردید یا ناسازگاری است که در پنداشت‌ها، آگاهی‌ها و برداشت‌های ذهنی ما از واقعیت به وجود آمده است. از این رو می‌توان پیدایش یک مسئله را حاصل شرایط ناهمگون و ناهماهنگ

میان امر ذهنی و امر عینی قلمداد کرد (افشارکهن، ۱۳۹۰، ص ۱۲). بدین ترتیب، ادراک اجتماعی از مشکلات اجتماعی نیز یکی دیگر از شرایطی است که در چپستی مسئله اجتماعی لحاظ می‌شود. میان اهمیت عینی وقایع و ادراک اجتماعی از آنها نسبتی وجود دارد. معمولاً وقایعی که بر اثر تکرار عادی می‌شوند، در مقایسه با رویدادهای نادر، کمتر توجه عموم مردم را جلب می‌کنند؛ برای نمونه، شهید شدن جوانان فلسطینی برای بسیاری از مردم جهان، یا مرگ و میر ناشی از تصادفات رانندگی در بیشتر جوامع، در اثر تکرار به امری عادی تبدیل شده؛ لکن سقوط یک هواپیما به راحتی از خاطرها فراموش نمی‌شود؛ این در حالی است که تعداد افرادی که در دو مورد اول قربانی می‌شوند، به هیچ وجه با قربانیان سقوط هواپیما قابل مقایسه نیست. بنابراین «ادراک عمومی راهی مطمئن برای تشخیص اهمیت واقعی یک مشکل اجتماعی نیست» (مرتون، ۱۳۸۵، ص ۳۹). به نظر می‌رسد فاصله فیزیکی یا احساس تعلق نیز در ادراک مسئله اجتماعی، مؤثر است. قربانیان فلسطینی برای عمده زیادی به دلیل فاصله جغرافیایی، و تصادفات رانندگی به دلیل نسبت دادن به اشتباهات شخصی، بی اهمیت جلوه می‌کنند؛ ولی برداشتی ملی و حتی بین‌المللی از سقوط یک هواپیما وجود دارد.

اهمیت ادراک اجتماعی، در مقایسه سال خوردگان و جوانان در خصوص داوری درباره پدیده‌های اجتماعی، بیشتر نمایان می‌شود. معروف است که از نظر سال خوردگان «هرچه هست، صحیح است»، لکن از نظر قشر جوان «هرچه هست، نادرست است». درک علت‌های رفتار، پیچیده‌تر از آن است که در ظاهر به نظر می‌رسد؛ چون در یک فرایند شناختی حاصل می‌شود. ادراک اجتماعی از آن جهت اهمیت ویژه دارد که علاوه بر مبنای داوری، به کنش‌های فردی و جمعی منجر می‌شود؛ کلیشه‌سازی‌ها و تصویرسازی‌ها درباره مثلاً «زنان» و «سیاهان» نمونه‌ای از آنهاست. بسیاری از این گونه ادراکات اجتماعی در فرایند «هم‌بستگی فریبنده»^۱ شکل گرفته‌اند. هم‌بستگی فریبنده یعنی ادراک رابطه بین دو متغیر یا دو رویداد، درحالی‌که میان آن دو رابطه واقعی وجود ندارد (Hamilton, David L, and Gifford Robert, 1976).

بسیاری از مردم ممکن است رغبتی برای سوار شدن به هواپیما نداشته باشند؛ چون تصاویری که از سوانح هوایی به خاطر دارند، وحشتناک است. در ادراک اجتماعی آنها سوار هواپیما شدن و سانحه هوایی، وابسته به هم هستند؛ اما خیالشان از ماشین شخصی خودشان کاملاً آسوده است. چیزی که در اینجا مهم است، ادراک اجتماعی نه درباره اشخاص، بلکه درباره پدیده‌های اجتماعی است. البته تفسیر ما از پدیده‌های اجتماعی، تحت تأثیر منبع اخذ اطلاعات نیز قرار می‌گیرد و

1. Illusory correlation



ممکن است اعتماد افراطی به منبع خبر، دقت در محتوا را به شدت کاهش دهد؛ چیزی که این روزها در فضای مجازی فراوان است.

ج) فراگیری و تهدیدکنندگی

جامعه‌شناسان کلاسیک، مسائل اجتماعی را موقعیت‌هایی دردناک یا نامطلوب برای توده واقعی مردم تلقی کرده‌اند؛ برای مثال، در فرهنگ جامعه‌شناسی به هر موقعیتی که تعدادی از افراد آن اجتماع، آن را نامطلوب تلقی کنند و نیاز به کنش گروهی برای اصلاح آن باشد، مسئله اجتماعی گفته شده است (آزاد ارمکی، ۱۳۷۷، ص ۱۶). مسئله اجتماعی با تعداد فراوانی از مردم ارتباط دارد (مولدر، ۲۰۰، در: کلانتری، ۱۳۹۱) که خود جامعه را به طور جدی تهدید می‌کند (باتامور، ۱۳۷۰، ص ۳۷۹). پدیده‌های اجتماعی «نادرست» تا زمانی که فراگیر نباشند و تعداد «قابل‌اعتنایی» از مردم را تهدید نکنند، به مسئله اجتماعی تبدیل نمی‌شوند و لذا همواره تلاش‌هایی برای «برجسته‌سازی» برخی پدیده‌ها با هدف جلب توجه و ایجاد دغدغه، از سوی ذی‌نفعان صورت می‌گیرد.

د) قابلیت اصلاح

مشکلات زمانی به مسئله تبدیل می‌شوند که اولاً «قضایوتی درباره بد و نادرست بودن آنها» (لوزیک، ۱۳۸۸، ص ۸۰)، و ثانیاً اراده‌ای برای حلشان وجود داشته باشد. ممکن است جامعه‌ای با هزاران مشکل دست‌به‌گریبان باشد، اما توان و فرصت حل همه آنها را نداشته باشد؛ لذا در هر زمان تعدادی از مشکلات به‌عنوان مسائل اجتماعی مطرح می‌شوند. همین امر ممکن است رقابت‌هایی را میان سیاست‌گذاران و مخاطبان به‌دنبال داشته باشد؛ چراکه مواجهه با برخی از مشکلات به‌عنوان مسئله اجتماعی، به‌معنای اولویت‌بندی مشکلات برای حل آنهاست؛ علاوه بر این، تکثر منابع هنجارفروست نیز در این رقابت نقش دارد؛ برای مثال، «مرخصی زایمان» برای نظام سرمایه‌داری، به معنای محرومیت از نیروی کار تلقی می‌شود؛ حال آنکه از نگاه نظام تعلیم و تربیت یک ضرورت بنیادی است. به همین وزن، «فرار مغزها» در نگاه فردگرایانه امری معمولی و اختیاری، و در نگاه جمع‌گرایانه خسارتی جبران‌ناپذیر برای جامعه مبدأ قلمداد می‌گردد؛ چراکه سرمایه‌نگفتی از این طریق از کشوری به کشور دیگر منتقل می‌شود. به همین دلیل، نگاه اول ممکن است به جای «فرار مغزها» از «مهاجرت» استفاده کند و همین نکته، ما را به بحث مهم‌تری رهنمون می‌شود مبنی بر اینکه شیوه استفاده از مفاهیم نیز تأثیر بسزایی در تلقی «مسئله‌ای» از پدیده‌های اجتماعی دارد و لذا منابع هنجارفروست، مفاهیم حساست‌برانگیز (مانند فرار مغزها، بی‌خانمانی، بدرفتاری، بحران و...) را برای القای «مسئله بودن» پدیده‌ها و ایجاد «نگرانی‌های» سیاسی و فرهنگی استخدام می‌کنند و چنین القاءاتی بسیار مهم‌اند؛ چون بر ارزیابی اخلاقی ما از شرایط، خودمان و دیگران در زندگی روزمره تأثیر می‌گذارند.



به طور خلاصه، مسائل اجتماعي بخشي جدائي ناپذير از زندگي اجتماعي است. مفهوم «مسئله اجتماعي» براي توصيف شرايط، فرايندها، مناسبات يا نگرش‌هاي اجتماعي نامطلوب، منفي يا تهديدكننده ارزش‌هايي همچون انسجام و نظم اجتماعي، استانداردهاي اخلاقي، ثبات نهادهاي اجتماعي، رونق اقتصادي يا آزادي‌هاي فردي و مانند آن به كار برده مي‌شود. همين عنصر تهديدكنندگي (آشكار، پنهان يا بالقوه) پديده‌هاي اجتماعي است كه آنها را به «مسئله» و متمايز از ساير پديده‌ها تبديل مي‌كند (Jamrozik and Nocella, 1998, p. 1). بدين ترتيب مسئله اجتماعي داراي سه ويژگي اصلي (داراي ريشه اجتماعي، تهديدكننده ارزش‌ها، و اصلاح‌پذيري) و يك ويژگي مؤثر در فرايند مسئله‌بودگي است.

۴- مواجهه با مسئله اجتماعي

نقطه آغاز فعاليت نظريه‌پردازي، مشاهده بحران‌ها و بي‌نظمي‌هايي است كه جامعه با آنها دست‌به‌گريبان است. همچون بسياري از رشته‌هاي علوم انساني، نظريه‌پردازان علوم اجتماعي مهم‌ترين آثار كلاسيك خود را زماني نگاشته‌اند كه احساس مي‌كردند جامعه‌شان دچار بحران است. بخش زيادي از نظريه‌هاي علوم اجتماعي در بحران‌ها و نابساماني‌هاي سياسي اجتماعي اروپا مطرح شده است. وقتي اوضاع اجتماعي مرتب باشد، تحليل‌هاي ژرف‌نگرانه اهميت نخواهد داشت. نظريه‌پردازي درباره عدالت، زماني اهميت پيدا مي‌كند كه جامعه شاهد بي‌عدالتي‌هاي تحمل‌ناپذير باشد. سخن آغازين لپمن در فلسفه اجتماع چنين است: «در تابستان شوم ۱۹۳۸ نوشتن كتابي را آغاز كردم تا با آن در ذهن و قلب خودم بي‌نظمي‌هاي فزاينده جامعه غرب را دريابم» (Lippmann, 1956, p. 11). گو اينكه نابساماني‌هاي بيروني، تعادل دروني نظريه‌پرداز را به هم مي‌ريزد و نظريه‌پردازي، سويه روان‌درماني نيز پيدا مي‌كند. تا زماني كه راه‌حل مسئله پيدا نشود، ذهن كاوشگر نظريه‌پرداز به تعادل خود باز نخواهد گشت.

۴-۱- سبب‌شناسي و ريشه‌شناسي مسئله اجتماعي

مشاهده بحران و بي‌نظمي از سوي دانشمندان علوم اجتماعي مانند مشاهده بيماري و علائم آن از سوي پزشكان است. اگرچه مشاهده بحران نيز چشم مسلح و ذهن پويا و مجهز لازم دارد، فعاليت اصلي يك نظريه‌پرداز از زماني آغاز مي‌شود كه درصدد شناخت اسباب و ريشه‌هاي بحران و به عبارت ديگر، تشخيص علل مسئله برمي‌آيد. نظريه‌پرداز در اين مقام در نقش يك تحليل‌گر و آسيب‌شناس عمل مي‌كند. در حقيقت شناخت كامل مسئله زماني ممكن است كه علل و ريشه‌هاي آن نيز با همه دشواري‌ها



و پیچیدگی‌هایش شناخته شود. خطا در این مرحله از جستار، به طور حتم به افزایش مشکلات اجتماعی و تحمیل هزینه به جامعه منجر می‌شود. پرسش سرنوشت‌ساز در اینجا این است که آیا مسئله اجتماعی مورد نظر دارای ریشه‌های اجتماعی و حل‌شدنی است یا طبیعی و حل‌نشده؟ این پرسش سرنوشت‌ساز است چون مراحل بعدی که نظریه پرداز طی می‌کند، تحت تأثیر پاسخ به این پرسش قرار دارد؛ برای مثال، «عامل از خود بیگانگی به عنوان یک مسئله اجتماعی، در نگاه فوئرباخ مذهب، در نگاه مارکس شیوه تولید نظام سرمایه‌داری، و به نظر تاکر یک پدیده روحی و مرض روانی است» (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۸۷). از کنار این‌گونه اختلاف‌نظرها نمی‌توان به سادگی عبور کرد. در هر صورت، پس از اطمینان از وجود بحران یا مسئله، شیوه مواجهه با آن نیز بسیار مهم است.

پرسش مهمی که وجود دارد، این است که مسائل اجتماعی از کجا ناشی می‌شود و منشأ پیدایی مشکلات اجتماعی کجاست؟ شیوه پاسخ به این پرسش منبایی است که مسیرهای متفاوتی پیش روی جامعه‌شناسان و نظریه پردازان قرار می‌دهد؛ به عنوان مثال، اگر کسی معتقد باشد که مشکلات اجتماعی کاملاً طبیعی است، اساساً انگیزه اصلاح آنها از بین می‌رود. به همین دلیل، «اصلاح‌پذیر» بودن را یکی از شرایط «مسئله بودن» قلمداد کرده‌اند. مرتون تأکید می‌کند که «تنها مسائلی که از شرایط یا فرایندهای اجتماعی ناشی می‌شود، می‌تواند به عنوان مشکلات اجتماعی قلمداد گردد. غالباً پیشنهاد می‌شود که جامعه صرف نظر از تعاریف آن، «علت» اساسی مشکلات اجتماعی است» (مرتون، ۱۳۸۵، ص ۲۵ و ۴۳). حوادث طبیعی با آنکه تأثیری چشمگیر بر زندگی انسان در جامعه می‌گذارد، از این قاعده مستثناست. طبیعی دانستن مشکلات بشری دردسرافرین است؛ چون تلقی علاج‌ناپذیری، مشکلات را دوچندان می‌کند. اگر مردم از پدیده‌های خارج از اراده بشری رنج می‌برند، انتظار خوشبخت شدن آنها از طریق سیاست، نابخردانه است (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۹۰). دیدگاهی که سیاهان را نوکر و سفیدپوستان را «آقا» می‌نگرند و آن را به نژاد نسبت می‌دهند، با القای جبرگرایی و سرنوشت، مسیر هرگونه اصلاح در روابط اجتماعی را مسدود می‌کنند؛ چراکه فلسفه و شرایط زندگی، با هم در کنش متقابل هستند (مرتون، ۱۳۸۵، ص ۴۴)؛ یعنی قربانیان نیز شرایط و خیم زندگی‌شان را طبیعی قلمداد می‌کنند. کارل مانهایم و ماکس وبر با توجه به چنین شرایطی معتقدند که «اخلاق مسئولیت که به موجب آن، شناخت ریشه‌های مشکلات اجتماعی و کوشش در جهت کنترل آنها، تعهدی اخلاقی به حساب می‌آید، اغلب جانشین اخلاق جبرگرایانه شده است» (همان، ص ۴۵). چنین روندی سبب پنهان ماندن حقایق و مشکلات و افول انگیزه‌های اصلاح‌گری می‌شود. استقبال از گسترش سریع و فراگیر مارکسیسم در جهان در جهت مقابله با دیدگاه‌هایی بوده است که شرایط نامطلوب حاکم بر جوامع را طبیعی قلمداد می‌کردند. در مقابل، نظریه‌هایی وجود دارد که همه چیز را کنترل‌پذیر می‌داند و اساساً به هیچ مشکل حل‌نشده‌ای در



زندگى عقیده ندارد. این دو رویکرد سبب می‌شود مکاتب راه متمایزی در پیش گیرند. درحقیقت، تضاد آشکاری میان فلسفه‌های جبرگرا و فعل‌گرا و همین‌طور دیدگاه‌های کل‌نگر و خردنگر وجود دارد. این دو گونه اندیشیدن و نگرش، نه فقط در سطح شناختی، که در همه سطوح ارزشی، منشی و کنشی حیات فردی و جمعی رسوخ می‌کند.

حل مسئله، پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و کنترل آنها، با ریشه‌شناسی و سبب‌شناسی آنها رابطه مستقیم دارد. یکی از اختلافات اساسی در حوزه جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی به ریشه‌شناسی و سبب‌شناسی مربوط می‌شود. با قاطعیت می‌توان گفت وجود گرایش‌ها و انگاره‌های گوناگون در علوم اجتماعی از همین جا ناشی می‌شود که دارای دلالت‌های آشکار برای فلسفه الاجتماع نیز می‌باشد. مسئله اصالت فرد یا جامعه پس از حدود دو قرن هنوز در شمار مهم‌ترین پرسش‌های علوم اجتماعی قرار دارد. این مسئله صرفاً یک مقوله نظری نیست، بلکه الزاماتی را در فهم پدیده‌های اجتماعی و پیرو آن در سیاست‌گذاری و حل مسئله به‌دنبال خود می‌آورد. اینکه ساختارهای اجتماعی ناکارآمد باید تغییر کند یا افراد، مسئول معضلات اجتماعی‌اند و باید زندان‌ها پر از بی‌خانمان‌ها و بزهکارها شود، از نتایج چنین نگاهی است. به عبارت دیگر، اتهام می‌تواند متوجه «قربانیان» یا «مجرمان» و «شرایط» گردد؛ چون مسائل اجتماعی «عبارت‌اند از مقولاتی از شرایط و فرایندها و مقولاتی از افراد» (لوزیک، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱). در اینجاست که «عاملیت» و «ساختار» به مبحثی مشاجره‌آمیز و جدی تبدیل می‌شود. مکاتب تفسیری، کنش متقابل نمادین و پراگماتیستی سویه عاملیت و کنش فردی را محور تحلیل خود قرار می‌دهند و در سویه دیگر، مکاتبی از قبیل کارکردگرایی، ساختارگرایی و ستیز قرار دارند که محور تحلیل‌های خود را به سمت ساختار سوق داده‌اند؛ لکن مکاتبی همچون مکتب فرانکفورت نیز وجود دارند که رویکرد تلفیقی را در پیش گرفته‌اند. اندیشمندان مسلمان، ساختارگرایی افراطی را به دلیل نادیده گرفتن مسئولیت‌های فردی و ناسازگاری با آموزه‌های دینی (بقره: ۱۷۰) نمی‌پذیرند. «در میان متکفران مسلمان نمی‌توان کسانی را یافت که به صورت کلی رویکردی ساختارگرا و جمع‌گرا داشته باشند» (پارسانیا، ۱۳۹۳).

با این مقدمه می‌توان دیدگاه‌های موجود درباره سبب‌شناسی و ریشه‌شناسی مسائل اجتماعی را در سه دسته معطوف به کنش‌های فردی، ساختارهای اجتماعی، و تلفیقی از این دو، جای داد که در ادامه به هرکدام با ذکر نمونه‌هایی اشاره خواهد شد.

الف) ساختار، منشأ مشکلات اجتماعی

به عقیده هابز اساسی‌ترین معضل جامعه سیاسی انگلیس بحران اقتدار بود (Summerville,)



218, p. 2003). البته او اشاره می‌کند که بحران اقتدار ناشی از شیوه‌های تبلیغ کشیشان و فیلسوفان در میان مردم است که قدرت پادشاهی را تضعیف می‌کند (همان). این در حالی است که جان لاک مشکل جامعه انگلیس را در بحران مشروعیت و زیاده‌طلبی پادشاهان دنبال می‌کرد (ر.ک: لاک، ۱۳۸۷). این تفاوت از انسان‌شناسی آنها ناشی می‌شود. ادموند برک، مشکلات جامعه فرانسه را در از میان برداشتن بنیان آزادی‌های نظم‌یافته مانند مذهب و منش‌های سلحشوری و سلسله‌مراتب اجتماعی می‌دید (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۶۶). جیمز کرون در بررسی موانع حل مسائل اجتماعی، به «قدرت» به‌عنوان مانع مهم حل مسائل اجتماعی اشاره می‌کند. به نظر او یکی از موانع بزرگ بر سر راه فرایند حل مسائل اجتماعی، ساختار قدرت موجود نخبگان قدرت و شرکت‌های قدرتمند، به‌ویژه شرکت‌های چندملیتی، هستند که به‌صورت یک شبکه ظاهر می‌شوند و در صورتی که فرایند حل مسئله اجتماعی را به‌ضرر پایداری و توسعه قدرت خود تشخیص دهند، با آن به مخالفت برمی‌خیزند (کرون، ۱۳۹۰، ص ۵۴). کرون تأکید می‌کند که اگر سیاست‌های اجتماعی برای کاهش مسائل اجتماعی، از مردم بخواهند که خود را تغییر دهند، مسائل اجتماعی حل نخواهند شد؛ چون عوامل اصلی مسائل اجتماعی، ساختاری‌اند (همان، ص ۶۱). به نظر ریچارد نوهاس اتهام همیشه متوجه نظام است. تمام مشکلات عارضه‌های فساد بنیادی است؛ به‌طور مثال، بدی جزء ذاتی طرز زندگی آمریکایی است و نظام باید تغییر کند (نوهاس، ۱۹۷۰، در: اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۹۱). به مردم آمریکا به‌شدت تلقین می‌شود که مشکلات آنها نه ریشه اجتماعی، که ریشه فردی دارد (همان، ص ۹۲). در رویکردی مشابه، کارل مارکس به نابسامانی‌های عمدتاً درونی و پنهان (از قبیل از خودبیگانگی، ستیز و...) توجه کرده و شیوه تولید در نظام سرمایه‌داری غرب را علت العلل آنها معرفی می‌کند و چستی افراد را به شرایط تولید مادی وابسته می‌داند (مارکس، ۱۳۸۹، ص ۲۸۸) که در جهان سرمایه‌داری موجب شکاف طبقاتی و از خودبیگانگی انسان شده است (آرون، ۱۳۷۰، ص ۱۸۷). بونکر، از نظریه‌پردازان مارکسیستی، معتقد است که نظام سرمایه‌داری با پدید آوردن تباهی و سیروز برای بخشی از طبقه کارگر، آنان را به شرایط مناسب برای بزهکاری سوق می‌دهد؛ علاوه بر آنکه این نظام با زمینه‌سازی برای گرایش به حرص و آز، بزهکاری را تشویق می‌کند (اشرف، ۱۳۵۵، ص ۲۰۷). بی‌سازمانی اجتماعی و سازمان‌نیافتگی، ریشه بسیاری از مشکلات می‌تواند باشد. این نگاه به‌جای اینکه همیشه خلبان هواپیما یا راننده‌ها را مقصر آمار بالای قربانیان قلمداد کند، زیرساخت‌های جاده‌های پرپیچ و خمی که حتی هشیارترین راننده‌ها نیز در این جاده‌ها از کنترل ماشین عاجز می‌شوند یا قطعات معیوب هواپیما را جهت اتهام نشانه می‌رود. همچنان‌که در سطور پیشین نیز اشاره شد، مکاتب ساختارگرا در متن خود متضمن داوری‌های اخلاقی، چارچوب‌سازی و علت‌یابی نیز هستند. دیدگاهی که جامعه و ساختارها را منشأ آسیب‌های اجتماعی



مي داند، هميشه طرف فرد ايستاده است و او را نه «مقصر/ مجرم» که «قرباني» قلمداد مي کند. شاف معتقد است در جهان مدرن، مردم بيش از بيش در جوامع صنعتي بيکارند و گرسنگي، زندگي آنها را در معرض تهديد به مرگ قرار داده است. وي بيکاري گسترده پس از انقلاب هاي صنعتي را کاملاً ساختاري مي داند؛ چراکه ماشيني شدن، توليد تقاضا براي کار يدي را به طور چشمگيري کاهش داده است (ر.ک: آدم شاف، ۱۳۷۵، ص ۳۶-۴۶). شاف راه حل را در «ملي کردن صنايع بزرگ، بانک ها و وسايل ارتباط جمعي» روي هم رفته مي داند (همو، ص ۴۸). تحليل خودکشي به مثابه يک مسئله اجتماعي در نظريه آنومي اميل دورکيم نيز در همين طيف قرار دارد که انواع خودکشي را به انواع هم بستگي هاي اجتماعي و ساختارهاي اجتماعي پيوند مي دهد. دورکيم دو نوع جامعه و چهار نوع خودکشي مربوط به آنها را تشخيص مي دهد که کانون اصلي آن، «رابطه معکوس هم بستگي اجتماعي و نرخ خودکشي» و «اختلال در کارکرد نرمان کنترل اجتماعي است» (ر.ک: محسني تبريزي، ۱۳۷۳)؛ همچنان که مرتون عدم تعادل بين اهداف تعريف شده اجتماعي و وسايل مورد تأييد براي دستيابي به آنها را منشأ نابساماني قلمداد مي کند (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۲۷۲). به نظر کلوارد و اهلين، شرايط نهادي شده و مستعد بزه نيز در افزايش بزهکاري مؤثر است (صديق سروسستاني، ۱۳۸۳، ص ۱۴).

ب) کشگر، مقصر اصلي

در سويه ديگر، نظريه پردازاني قرار دارند که ريشه مشکلات را در خارج از ساختارهاي سياسي و اجتماعي دنبال مي کنند. اين گروه، فرد را مقصر معرفي مي کند. نظريه پردازي که کشگر را مقصر قلمداد مي کند، علاقه اي به اصلاح ساختارهاي اجتماعي سياسي از خود نشان نمي دهد و يا نظريه پردازي که ناهنجاري ها را ناشي از تفاوت هاي طبيعي همچون نقص بدن، اندام هاي خاص، شکل جمجمه، اختلالات کروموزومي، وراثت و مانند آن مي داند، انگيزه اي براي اصلاح روابط اجتماعي نخواهد داشت. در رأس اين طيف، فردي مثل سزار لامبروزو قرار دارد که با انتشار کتاب انسان جنابيتکار همه اتهامات را متوجه ويژگي هاي فردي و بيولوژيکي مي کند (ر.ک: اردبيلي، ۱۳۸۳، ص ۹۹). به عقیده اين طيف از جامعه شناسان و روان شناسان نبايد مشکلات فردي را به گردن اجتماع انداخت؛ براي مثال، درست است که در جامعه احساس نابرابري وجود دارد، اما نابرابري، امري کاملاً طبيعي است؛ چون افراد باهم تفاوت دارند و هرگونه تلاش براي برابري، برهم زدن نظام طبيعي عالم به شمار مي رود. در نگاه اين طيف، همه نابرابري ها توجيه پذير است؛ براي مثال، «ناتواني هاي آموزشي» مسئله اي زيستي است، نه مسئله مدارس و نظام آموزشي؛ «افزايش تصادفات جاده اي» به دليل سرمستي رانندگان است، نه كيفيت پايين جاده ها؛ «رشد بزهکاري» در جامعه را بايد در تربيت افراد جست، نه در نابساماني



اقتصادی؛ «پرخاشگری» مربوط به سرشت آدم‌هاست، نه عملکرد سازمان‌ها و دولت‌ها و ... به همین دلیل، افرادی همچون روسو و هابز، حکومت را برای جامعه ضروری می‌دانند. به عقیده روسو، قرارداد اجتماعی سبب تحول اساسی در شخصیت انسان می‌شود و او را به موجودی عقلانی تبدیل می‌کند (شومین، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱-۱۲۲)؛ چون معتقد است طبیعت درنده و قدرت طلبی انسان همواره او را به حمله به دیگران وادار می‌کند (ر.ک: مکفرسون، ۱۳۸۵، فصل ۱۴). البته این نگاه جدید نیست. در بیشتر تاریخ، کج‌روی، عملی بوده که احساسات جمعی همچون خانواده، قبیله، یا جریان طبیعی اجتماع را جریحه‌دار می‌کرده است (سلیمی و داوری، ۱۳۸۰، ص ۱۳۵).

در این میان نظریه‌های کنش متقابل نمادین، در بررسی ناهنجاری‌های اجتماعی، بر یادگیری‌های اجتماعی از طریق ارتباطات میان‌فردی تأکید می‌کنند؛ برای مثال، به نظر ساترلند، برخی محیط‌های اجتماعی، مشوق رفتارهای غیرقانونی و کج‌روانه هستند. افراد از طریق ارتباط با دیگران، بزهدار یا تبهکار می‌شوند (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۴۰).

ج) رویکرد تلفیقی

صرف نظر از برخی نظریه‌های جامعه‌شناختی که در نقد ساختارگرایی و فردگرایی صرف، رویکرد میانه و تلفیقی را در پیش گرفته‌اند که از جمله آنها می‌توان به گیدنز (Giddens, 2009, p.122)، هابرماس (اباذری، ۱۳۷۷، ص ۵۶) و بوردیو (Bourdieu, 1990, p.50) اشاره کرد، در میان علمای دینی باینکه سویه توجه به نقش عاملیت در میان علمای اسلامی پررنگ‌تر است، رویکرد تلفیقی نیز قابل توجه است. برای مثال، شهید مطهری می‌گوید: «آیات کریمه قرآن، نظریه سوم را تأیید می‌کند. نظریه سوم، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از آن نظر که وجود اجزای جامعه (افراد) را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالة‌الفردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است، هر چند جامعه هویت یگانه ندارد، اصالة‌الاجتماعی است. طبق این نظریه در اثر تأثیر و تأثر اجزا، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدید پدید آمده است علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، و بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۴۰). به‌زعم شهید صدر مشکل اساسی انسان معاصر، فقدان اندیشه سیاسی صحیح و نبود نظام اجتماعی مطلوب است. راه‌حل‌ها باید متوجه این دو باشد. راه‌حل اول، تفسیر صحیحی از حیات و واقعیات هستی، انسان و جامعه و بینش سیاسی صحیحی است که از تفسیر واقعی زندگی سرچشمه گرفته و راه‌حل دوم، تربیت و



پرورش انسان ها به نحوى مطلوب و كارآمد است (صدر، ۱۳۶۲، ص ۴۹). صدر برخلاف نظريه دوركيم، معتقد است كه جامعه وراى افراد هيچ مفهومي ندارد و هيچ اصالتى وراى اين افراد براى جامعه وجود ندارد (همو، ۱۳۵۹، ص ۲۲۰). با اين حال شهيد صدر تفاوت جوامع و ساختارهاى اجتماعى و نقش نظام اجتماعى در هدايت انسان را مي پذيرد. به نظر او جوامع در نحوه ارتباطات انساني تفاوت هاى دارند و اين تفاوت ناشى از لحاظ حضور خداوند در ساحت هاى ارتباطات انسان است. به عقیده صدر، فقدان «نظام اجتماعى مطلوب» مسئله اجتماعى جهان امروز است: «مسئله جهاني كه امروز تمام جوامع بشرى را به خود مشغول داشته، عبارت است از مسئله نظام اجتماعى؛ اينكه کدام يك از نظام هاى موجود براى جوامع بشرى صلاحيت دارند و او را در حيات فردى و اجتماعى خود به سوى سعادت و كمال مي كشانند» (همو، ۱۳۶۲، ص ۱۲). بدین صورت، برخلاف جامعه شناسان غربی، شهيد صدر مسئله اجتماعى را فرازمانى و فرامكانى مي بيند و در ارائه راه حل براى رهاى از بحران هاى جهانى، نقش بي بدیل براى دين قائل مي شود. دين از طريق تغيير بينش مادى به بينش الهى در مورد حيات و تربيت اخلاقى انسان ها، زمينه هاى مسائل اجتماعى را نابود مي كند (همان، ص ۱۰۳)؛ يعنى دين تلاش دارد از راه اصلاح جامعه، زمينه هاى اصلاح افراد را فراهم كند. اين نگاه را مقايسه كنيد با نظريات افلاطون كه معتقد است مدينه فاضله مورد نظر او هرگز تحقق نمي يابد و گرفتارى هاى دولت و حتى انسانيت هرگز پايان نمي يابد مگر آنكه فيلسوفان در اين جهان شهريار شوند يا شهرياران به دنبال مطالعه جدى فلسفه بروند (ر. ك: افلاطون، ۱۳۵۳، نیز عنایت، ۱۳۵۱، ص ۴۵).

همچنان كه ناگفته پيدا است، مسائل اجتماعى و اولويت بندى آنها و به ويژه سبب شناسى آنها، به ميدان رقابت براى پيروان مكاتب مختلف از حيشى و سياست مداران و مردمان عادى از حيش ديگر تبديل مي شود و تفسير مسائل اجتماعى به ميدان زور آزمائي تبديل مي گردد. در حقيقت عرصه زور آزمائي نه در شناخت مسئله، كه در نحوه مواجهه با آن و تفسير آن شكل مي گيرد.

(د) توجه به فرايند ظهور مسائل اجتماعى

نظام هاى اجتماعى، بسيار پيچيده اند و از متغيرهاى فراوان و درهم تنيده اى تشكيل شده اند كه هر کدام مستعد ايجاد مسائل اجتماعى و نابسامانى هاى زياد است. عوامل زيادى، بي واسطه يا با واسطه و همچنين آشكار و پنهان، در پيداى مسائل اجتماعى نقش ايفا مي كنند. عالمان اجتماعى در ريشه يابى و سبب شناسى مسائل اجتماعى به فرايند ظهور آنها نيز توجه مي كنند؛ به اين معنا كه به نظر برخى از پژوهشگران، پاره اى از مسائل اجتماعى محصول شرايطى است كه در صورت بهبود آنها، برخى ديگر از مسائل، خودبه خود از بين خواهد رفت. براى مثال، به عقیده ماركس روابط توليد، ريشه مشكلات اجتماعى در جوامع سرمايه دارى بود (ر. ك: گيدنز، ۱۳۸۲، ص ۲۴۴). از ديده افلاطون «به عدد انواع



حکومت‌ها، انواع روحیه انسانی نیز وجود دارد؛ زیرا حکومت‌های گوناگون حاصل اخلاق و روحیات و خصایص درونی ساکنان کشورها هستند که به هر سو متمایل شوند، همه چیز را با خود بدان سو می‌کشانند» (افلاطون، ۱۳۵۳، ص ۴۰۲). همیشه و همه جا، هر دگرگونی که در دولتی روی می‌دهد، ناشی از کسانی است که زمام حکومت را در دست دارند (همان، ص ۴۰۴). به نظر او بیماری اخلاقی طبقه حاکم، منشأ نابسامانی‌های جامعه آتن بود (ر.ک: همان). هادی تاجیک اصلی‌ترین مسئله جامعه ایران را «فقدان گفت‌وگو» می‌داند. به نظر وی گفت‌وگو، از طریق ایجاد فرصت تعامل میان افراد و نهادها، مانع تبدیل «مسائل اجتماعی» به «بحران اجتماعی» از سوی، و سبب تنزل مسائل اجتماعی به «آسیب اجتماعی» از سوی دیگر می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۳)؛ گو اینکه گفت‌وگو در جامعه، زمینه‌ها و ظرفیت‌های مشارکت عمومی در جهت حل مسئله را فعال می‌کند.

جیمز کرون با توجه به فرایند ظهور مسائل اجتماعی در جهان، به آلوده شدن زمین و خطر اتمام منابع اصلی در نتیجه رشد بی‌رویه جمعیت، چرخش شیوه زندگی از کشاورزی به صنعتی، و ایدئولوژی مادی‌گرا و مصرف‌گرای نظام سرمایه‌داری، به‌عنوان سه عامل مهم اشاره می‌کند (ر.ک: کرون، ۱۳۹۰، ص ۲۵۷-۲۵۹). به‌علاوه باید اشاره کرد که تضعیف ارزش‌ها و هویت‌ها به واسطه فروریختن نظم اجتماعی سنتی در جامعه سرمایه‌داری زمینه بسیاری از ناهنجاری‌ها را پدید آورده است.

در حقیقت در شناخت مسائل اجتماعی نباید در خود مسئله مورد بررسی محدود شد. دامنه بررسی باید به زمینه‌های ظهور مسئله نیز کشیده شود. در جامعه امروز نمی‌توان بزهکاری‌های فراوان و انواع ناهنجاری‌های اجتماعی را بی‌توجه به وضعیت‌های شهرنشینی، ساختارهای ناعادلانه، فواصل طبقاتی، گسترش فقر و البته گرایش‌های افراطی به تجمل‌گرایی و مسابقه ثروت‌اندوزی بررسی کرد (ر.ک: رفیع‌پور، ۱۳۷۸). نتایج بررسی «رابطه ساختار اجتماعی و رفتار ناهنجار اجتماعی در محدوده پیرامون میدان آزادی تهران» نشان می‌دهد که وجود ناهنجاری‌هایی نظیر وجود مزاحمین و خلاف‌کاران و معتادان، ناامنی برای عبور خانم‌ها، کافی نبودن روشنایی در شب، ازدحام آزاردهنده عابران پیاده، ازدحام آزاردهنده ماشین‌ها، وجود دست‌فروش‌ها، امکان تصادف، نبود یا کمبود فضاهای امن عبور پیاده، و تداخل سواره و پیاده، موجب تحریک رفتارهای ناهنجار نظیر جیب‌بری و کیف‌زنی، خرید و فروش مواد مخدر و تکدی‌گری می‌شود. این تحقیق معتقد است درعین حال که ناهنجاری‌های اجتماعی، معلول ساختار کلان اجتماعی-اقتصادی می‌باشد، می‌توان با اصلاح بنیادی فضاسازی و مقررات تردد و توقف، تا حدی این ناهنجاری‌ها را مهار کرد (کلدی، ۱۳۷۹، در: فتحی و فدوی، ۱۳۹۱).

۵- راه‌حل و خروج از بحران (حل مسئله)

دانشمندان و سیاست‌مداران برای حل یک مسئله اجتماعی چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنند؟ کجا و



چه چیزی باید اصلاح گردد؛ ساختار یا افراد؟ این موضوع بستگی دارد به اینکه علت‌ها و ریشه‌های مسئله را در چه چیزی جست‌وجو می‌کنند. طبیعی است که هر نوع پیشنهاد برای خروج از بحران‌ها و ارائه راه‌حل‌ها در جهت حل مسئله، مشحون از موضع‌گیری‌های اخلاقی است؛ برای مثال، می‌توان به جای جلوگیری از خرید و فروش مواد مخدر، به افراد آموزش داد که به سراغ آن نروند؛ به جای اصلاح قوانین و مسدود ساختن راه‌های احتکار، می‌توان به افراد توصیه کرد که برای مقابله با گرانی، صرفه‌جویی کنند؛ به جای اصلاح نظام آموزشی و متناسب‌سازی آن با ارزش‌های پذیرفته‌شده و نیازهای جامعه، می‌توان از افراد خواست که در انتخاب رشته به نیازهای اساسی جامعه توجه کنند؛ به جای بستن و بگه‌های غیراخلاقی، می‌توان از کاربران خواست که چنین فضاهایی وارد نشوند. بنابراین اگر مسئله از افراد ناشی شود، راه‌حل مسئله نیز باید به تغییراتی در افراد منجر شود و اگر ریشه مشکل، در ساختار باشد، تغییر در ساختار در دستور کار قرار می‌گیرد. حتی ممکن است همه کسانی که ریشه مشکلات را در ساختار جست‌وجو می‌کنند، در ریشه‌یابی مشکل، هم‌نظر نباشند. همیشه میان کسانی که مشکلات را ناشی از آزادی بیش از حد می‌دانند و کسانی که مشکلات را ناشی از سرکوبی آزادی تلقی می‌کنند، رقابت وجود دارد.

این شرایط دقیقاً اکنون بر جامعه ما حاکم است و شاهد نوعی سردرگمی و تشتت در ارائه راه‌حل‌ها هستیم. به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل این آشفتگی، واگرایی در اندیشه‌ها و دیدگاه‌هاست که ریشه در تفسیر مسائل اجتماعی و شیوه مواجهه با آنها دارد. متأسفانه اختلافات جدی در مواجهه شدن با مسائل اجتماعی، عرصه زیست‌جهان را به عرصه رقابت و «بازی مسائل اجتماعی» تبدیل می‌کند؛ چون در اولویت‌بندی مسائل اجتماعی همواره قدرت، زدوبند‌های سیاسی، و برد و باخت نقش دارد. اولویت‌بندی مسائل اجتماعی، با تثبیت یا تزلزل موقعیت نقش‌آفرینان عرصه مسائل اجتماعی در ارتباط است؛ چراکه به دنبال هر مسئله اجتماعی، مقصران و قربانیان نیز مطرح خواهند شد.

در هر حال یکی از مراحل مهم فهم نظریه‌های اجتماعی این است که راه‌حل نظریه پرداز برای خروج از بحران‌ها چیست. هم‌نظری جامعه‌شناسان در شناخت بحران و تشخیص درد، الزاماً به ارائه راه‌حل مشترک از سوی آنان منجر نمی‌شود؛ برای مثال، بسیاری از جامعه‌شناسان ممکن است با کارل مارکس هم‌نظر باشند که اقتصاد سرمایه‌داری، طبقه کارگر را استثمار، و از خودبیگانه می‌کند، لکن راه‌حل را در تفوق طبقه کارگر ندانند. مشکل بیکاری امروز در جامعه ایران به یک مسئله تبدیل شده و همگان اعتراف دارند که تشدید بیکاری، ریشه در وضعیت اقتصادی نامطلوب دارد؛ اما راه‌حل‌های سیاست‌مداران و نظریه پردازان برای مسئله بیکاری، بسیار متفاوت است. دامنه این راه‌حل‌ها، از تلاش برای تجدیدنظر در تعریف «اشتغال» گرفته تا اهتمام به اقتصاد مقاومتی را در بر می‌گیرد. در اینجا سخن بر سر این نیست



که مسئله بیکاری در ایران یا هر جای دیگر چگونه حل می‌شود؛ مهم این است که در بررسی و فهم یک نظریه، یکی از چیزهایی که اهمیت دارد، توجه به راه‌حل‌های نظریه‌پرداز برای خروج از بحران است. در یک مثال، اگر تحلیل‌های نظریه‌های کارکردگرایانه، ستیز و کنش متقابل را در خصوص افزایش سرقت مسلحانه، به‌عنوان بالاترین سطح از رفتار کج‌روانه، یا روسپیگری زنان در نظر بگیریم، شاهد خواهیم بود که کارکردگرایان بیشترین اهتمام خود را برای کاهش جرم و حفظ نظم موجود به کار خواهند گرفت، در حالی که ستیزگرایان شرایط اجتماعی و بی‌خانمانی را دلیل افزایش این‌گونه جنایات دانسته، برای به‌هم ریختن نظم اجتماعی موجود و از بین بردن طبقات اجتماعی تلاش خواهند کرد و قاتلان به کنش متقابل، درصدد بررسی روابط اجتماعی جنایت‌کاران و تأثیرپذیری آنها از محیط و دوستانشان برخوانند آمد و مراحل را بررسی خواهند کرد که به چنین تصمیمی منجر می‌شود و لذا پیشنهاد می‌کنند که از طریق برنامه‌هایی، ارتباط این‌گونه افراد با محله‌های جرم‌خیز و افراد شرور، کمتر شود.

به‌عنوان یک مثال، مرور عناوین و چکیده‌های حدود دویست مقاله ارائه‌شده به نخستین همایش ملی «مسائل اجتماعی زنان» که دانشگاه علامه در اردیبهشت ۱۳۹۷ برگزار کرد، نشان می‌دهد که «چیستی مسئله زنان» امروزه به یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی تبدیل شده است. به نظر نگارنده، مشکلات اساسی در بازتولید «الگوی قابل دفاع از زن مسلمان» مهم‌ترین علت آشفتگی مواجهه با مسائل زنان در جوامع اسلامی است. در جهان کنونی صدها تصویر برای زن نمونه مسلمان از طریق نظام تعلیم و تربیت، سازمان‌های فعال رسمی و غیررسمی و رسانه‌های جمعی ارائه می‌شود. این در حالی است که در برخی از سریال‌های خارجی همچون «بازگشت به خانه»، «پزشک دهکده»، «جوهری در قصر» چهره‌هایی فعال، مثبت و قابل دفاع از زن غربی به تصویر کشیده می‌شود که سبب تشنگی در منابع هنجارفرست در جوامع مسلمان می‌شود و نکته مهم‌تر اینکه الگوهای بازنمایی شده از زن موفق مسلمان، همواره با نفاق ایفاگران نقش‌های نمونه آمیخته است؛ نقش زنان موفق در تلویزیون و سینما را ستاره‌هایی بازی می‌کنند که در عرصه‌های واقعی زندگی‌شان کاملاً خلاف آن را به نمایش می‌گذارند و در واقع آنها را به سخره می‌گیرند. بنابراین مهم‌ترین نیاز کنونی جهان اسلام، ارائه تصویری منسجم و به‌روز از زن مسلمان با تکیه بر آموزه‌های اسلامی است؛ هرچند الگوهای پرنفوذ بازنمایی شده در رسانه‌های غربی، این کار را بسیار دشوار ساخته است.

یکی از بحث‌های مشاجره‌آمیز و پرتکرار در سده اخیر، به اشتغال زنان (فعالیت در زمان مشخص با دریافت مزد معین) و حضور اجتماعی آنان مربوط می‌شود. در رویکردهای جامعه‌شناختی مکتب نظم‌گرا، بیشتر بر تقسیم کار و لحاظ ویژگی‌های طبیعی، و در مکتب توسعه‌گرا بر رشد اقتصادی و تلقی انسان به مثابه نیروی کار تأکید می‌شود (ر.ک: میشل، ۱۳۵۴، ص ۷۲؛ طاعتی، ۱۳۷۸، ص ۳۹). در



نظريه‌های توسعه‌گرا، اشتغال زنان دليل موفقيت سازمان‌ها در بازار کار پرقابليت اقتصادي (آمانسيو، ۲۰۰۵، ص ۶۶)، سود اقتصادي (سيمور، ۲۰۰۱، ص ۱)، دستيابي به توسعه پايدار (رفعت‌جاه و خيرخواه، ۱۳۹۲)، و ارتقاي شأن و جايگاه اجتماعي (همان) تلقی مي‌شود.

اما چيزی که بسيار مهم است، اين است که حضور اجتماعي زنان نبايد با اشتغال آنها پيوند بخورد. حضور اجتماعي و ايفاي نقش زنان کاملاً ضروري است، اما اينکه کسب جايگاه و شأن اجتماعي زنان را با اشتغال و کسب درآمد ارزيابي کنيم، چندان با ارزش‌های ديني سازگار نيست. بايد در نگاه سيستمي به جايگاه زن در اسلام، مسئله اشتغال را تحليل کرد. مسئله اشتغال زنان به‌طور حتم با کار و يژه زن و مرد در جامعه و خانواده در ارتباط است. لحاظ تفاوت‌های طبيعي که ويژگي‌ای انسان‌شناختي و «جعل‌الهي» است، به‌طور حتم دلالت‌ها و پيامدهايي براي جهان اجتماعي از جمله اشتغال دارد. در حقيقت هر فعاليتي که خانواده و کارويژه‌های آن را تهديد کند، در نهايت جامعه را تهديد خواهد کرد.

آن که حضور زن در بازار کار را به بهانه توسعه اقتصادي لازم مي‌داند، بخش عامليت و زن بودن او را فراموش کرده و آن که اشتغال زن را تنها راه ارتقاي شأن اجتماعي وي مي‌داند، بدليل ناپذيري کارکرد خانواده و نقش تربيتي آن را نادیده گرفته است. نقش مادي و تربيتي زن در خانواده را هزاران مرد نمي‌توانند بر عهده بگيرند. پس راه‌حل کسب جايگاه اجتماعي، نه در اشتغال زنان، که در بازتعريف ارزش‌های اجتماعي است، به‌نحوي که فعاليت‌های تربيتي و خانگي را نيز شامل گردد.

اشتغال زنان را نمي‌توان بي‌توجه به مسائل ديگري که عمدتاً به زنان مربوط مي‌شود، بررسي کرد. صرف‌نظر از اينکه زن خوب چگونه زني است، تحليل‌های جامعه‌شناختي، زنان را با ويکردهاي فردگرايانه و منقطع از خانواده ارزيابي مي‌کنند. «غربي‌ها، بحث زن را با شدت مطرح مي‌کنند؛ اما نامي از خانواده نمي‌آورند؛ چراکه بحث خانواده از نقاط ضعف بارز آنهاست» (آيت‌الله خامنه‌اي، بيانات در ۱۴ دي ۱۳۹۰). برخي از پژوهشگران علوم اجتماعي نيز در ارزش‌گذاري‌های اجتماعي، يافته‌های ميداني را مبنا قرار داده، در يافته‌های خود، براي داوري‌های ديني و فقهي و همچنين شرايط نامطلوب اجتماعي برانگيزاننده به ترجيح طلاق، هيچ‌گونه نقشي قائل نمي‌شوند.

در نهايت، براساس الگوي شيوه فهم مسائل اجتماعي، اشتغال زنان، افزايش طلاق، مادري و مانند آن، ويژگي‌های چهارگانه «مسئله بودن» را دارند؛ لکن شيوه مواجهه با آنها کاملاً متفاوت است. تفاوت در نگاه و مخالفت يا موافقت در جهت افزايش يا کاهش اين پديده‌ها، اولاً در فهم انسان‌شناختي و جامعه‌شناختي و ثانياً در استفاده از چارچوب‌های نظري ديني يا سکولار ريشه دارد. اشتغال زنان ممکن است براي فردي از اين جهت مسئله باشد که کارکردهاي تربيتي خانواده را تحت الشعاع قرار مي‌دهد يا موجب اختلاط (احزاب ۳۳ و ۵۳؛ نيز، مجلسي، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۵۴) مي‌شود؛ لکن براي ديگري از



این جهت مسئله باشد که چرا جامعه برای مردان و زنان در این خصوص تفاوت قائل است و چرا بازار را از نیروی کار انسانی زن محروم می‌کند؛ یا طلاق به مثابه یک مسئله اجتماعی در جوامع اسلامی، از نگاه مطلقه‌ها به‌عنوان «قضایوت کنندگان» که ممکن است «ادراک اجتماعی» متفاوتی درباره این موضوع داشته باشند، با نگاه دینی که طلاق را «ابغض الحلال» (جلالی و دیگران، ۱۳۹۶) معرفی می‌کند، بسیار متفاوت است.

۶- نتیجه‌گیری

- ۱) پس از تعریف مسئله اجتماعی و ویژگی‌های آن، اشاره شد که سه رویکرد ساختارگرا، عاملیت‌گرا و تلفیقی، در مواجهه با مسائل اجتماعی وجود دارد که به نظر می‌رسد در گذر زمان، رویکرد عاملیت‌گرا تضعیف، و رویکرد ساختارگرا تقویت شده است. در عین حال در نظریات مسئله‌شناسی کنونی، هر سه رویکرد با شدت و ضعف فعال‌اند.
- ۲) هم تعریف مسئله، به دلیل ارتباط تنگاتنگ آن با نظام ارزش‌ها، و هم ریشه‌شناسی مسئله، به دلیل حضور مبانی انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی در سبب‌شناسی، و هم شیوه‌های ارائه راه‌حل، دارای اهمیت‌اند و همین‌جا منشأ تفاوت رویکردهای مسئله‌شناسی دینی و مسئله‌شناسی جامعه‌شناسانه می‌گردد.
- ۳) پایبندی به چارچوب‌های روش‌شناختی علوم مدرن در حل مسائل اجتماعی‌ای که ممکن است مختص جهان اسلام باشد، به تشتت منابع هنجارفروست منجر می‌شود. تشتت در منابع هنجارفروست، مهم‌ترین عامل حل‌نشدنی یا کند بودن فرایند حل مسائل اجتماعی در کشورهای اسلامی است. در بررسی مسائل اجتماعی که ویژه جهان اسلام است، کارایی نظریه‌های جامعه‌شناختی به‌مثابه چارچوب‌های الهیاتی غرب، محل تردید است.
- ۴) فقدان تکیه بر معیارها و سنجه‌های واقعی در برداشت‌های اعضای جامعه به‌ویژه محققان و نخبگان این امکان را به‌وجود می‌آورد که تعریف‌ها در باب مسائل اجتماعی و کنش‌های کجروانه تا حدّ زیادی از واقعیت‌های ارزشی و هنجارهای جوامع اسلامی فاصله بگیرند که از جمله شواهد آن تحلیل مسائل اجتماعی عرصه زنان است.



منابع

- (۱) اباذري، يوسف، ۱۳۷۷، خرد جامعه‌شناسي، تهران. طرح نو.
- (۲) ارجائي، سعيد، ۱۳۸۷، گذري و نظري بر زخم‌هاي فرهنگي ما ايرانيان، تهران. پازينه،
- (۳) اردبيلي، محمدعلي، ۱۳۸۳، حقوق جزاي عمومي، ج ۱، تهران، ميزان.
- (۴) اسپريگنز، توماس، ۱۳۸۹، فهم نظريه‌هاي سياسي، چ ۶، ترجمه فرهنگ رجائي، تهران. آگاه.
- (۵) اشرف، احمد، ۱۳۵۵، کز رفتاري مسائل انساني و آسيب‌شناسي اجتماعي، تهران، آموزشگاه عالي خدمات اجتماعي.
- (۶) افشارکهن، جواد، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسي مسائل اجتماعي، تهران، جامعه‌شناسان.
- (۷) افلاطون، ۱۳۵۳، جمهور، ترجمه حسن لطفی، تهران، انتشارات خوشه
- (۸) امينيان، مهدي، مسعود غفاري، ۱۳۹۷، «مواجهه نهادهاي حاکم با «مسئله اجتماعي» پس از انقلاب اسلامي ايران (۱۳۵۷-۱۳۶۰)»، پژوهشنامه انقلاب اسلامي، شماره ۲۸، پاييز، ص ۸۵-۱۱۴.
- (۹) آرون، ريمون، ۱۳۷۰، مراحل اساسي سير اندیشه در جامعه‌شناسي، ترجمه باقر پرهام، تهران، آموزش انقلاب اسلامي.
- (۱۰) آقاجاني، زهرا، ۱۳۹۷، «جايگاه علوم اجتماعي و خرد انتقادي در هويت‌سازي نگاه انتقادي زنان به هويت مطلقه»، ارائه شده در اولين همایش ملي مسائل اجتماعي زنان، دانشگاه علامه طباطبائي، ۱۱ اردیبهشت.
- (۱۱) باتامور، تي بي، ۱۳۷۰، جامعه‌شناسي، ترجمه سيد حسن منصور و سيد حسين حسيني کلجايي، تهران: اميرکبير
- (۱۲) پارسانيا، حميد، ۱۳۹۳، «مروري بر مباحث فلسفه فرهنگ و مسائل نظريه فرهنگي»، مندرج در وبگاه رسمي شوراي تخصصي حوزوي شوراي عالي انقلاب فرهنگي، بازييني ۱۰ بهمن ۱۳۹۷.
- (۱۳) جلالی، مهدي، و محمدمهدي آجيليان مافوق، ۱۳۹۶، «بررسی سندی و متنی حدیث ابغض الحلال الی الله الطلاق» در منابع فریقین»، آموزه‌های حدیثی، ش ۱، بهار و تابستان، ص ۷۵-۹۸.
- (۱۴) خانیکي، هادي، ۱۳۹۳، «آب به‌عنوان مسئله اجتماعي، نه آسيب اجتماعي»، پیام سپز، ش ۱۱۷، مهر و آبان، ص ۳۲.
- (۱۵) رابرتسون، يان، ۱۳۷۴، درآمدی بر جامعه، ج ۲، ترجمه حسن بهروان، تهران، انتشارات آستان قدس رضوي.



- ۱۶) رفعت‌جابه، مریم و فاطمه خیرخواه، ۱۳۹۲، «مسائل و چالش‌های اشتغال زنان در ایران از دیدگاه شاغلان پست‌های مدیریتی»، مطالعات توسعه اجتماعی فرهنگی، سال اول، ش ۲، ص ۱۳۰-۱۵۶.
- ۱۷) رفیع‌پور، فرامرز، ۱۳۷۸، آنومی یا آشفتگی اجتماعی، تهران، انتشارات سروش.
- ۱۸) سلیمی، علی و محمد داوری، ۱۳۸۰، جامعه‌شناسی کج‌روی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۱۹) شاف، آدام، ۱۳۷۵، جهان به کجا می‌رود: پیامدهای اجتماعی انقلاب صنعتی دوم، ترجمه فریدون نوائی، تهران، آگه.
- ۲۰) شومین، ژرا و دیگران، ۱۳۸۵، قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو، متن و در زمینه متن، ترجمه مرتضی کلانتری، تهران، آگه.
- ۲۱) صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۵۹، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه سیدجمال موسوی، قم، جامعه مدرسین.
- ۲۲) صدر، محمدباقر، ۱۳۶۲، مدرسه اسلامی، ترجمه کاظمی خلخالی، تهران، عطائی.
- ۲۳) صدیق سروستانی، رحمت‌الله، ۱۳۸۳، آسیب‌شناسی اجتماعی، چ ۱، تهران، انتشارات آن.
- ۲۴) طاعتی، آرام، ۱۳۷۸، «بررسی راهکارهای مشارکت مؤثر زنان در سطوح مدیریت برنامه پنج ساله دوم کشور»، مجموعه مقالات همایش نظام اداری و توسعه، تهران.
- ۲۵) غفاری، هدی، ۱۳۹۷، «آموزش زنان در دانشگاه»، ارائه‌شده در اولین همایش ملی مسائل اجتماعی زنان، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۱ اردیبهشت.
- ۲۶) فتحی، سروش و جمیله فدوی، ۱۳۹۱، «تحلیلی بر آسیب‌های اجتماعی جوانان طی سال‌های ۷۸-۱۳۸۷»، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی جوانان، سال سوم، ش ۸، ص ۱۲۱-۱۴۴.
- ۲۷) کچویان، حسین، ۱۳۸۳، کندوکاو در ماهیت معمایی ایران. قم. بوستان کتاب
- ۲۸) کرون، جیمز، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی: چگونه مسائل اجتماعی را حل کنیم، ترجمه مهرداد نوابخش و فاطمه کرمی، تهران، جامعه‌شناسان.
- ۲۹) کلانتری، عبدالحسین و منصوره مهدیزاده، ۱۳۹۱، «بررسی مسئله اجتماعی از دیدگاه شهید محمدباقر صدر»، دوفصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال دوم، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۲-۱۶.
- ۳۰) کلدی، علیرضا، ۱۳۷۹، «بررسی رابطه ساختار اجتماعی و رفتار نابهنجار اجتماعی در محدوده پیرامون میدان آزادی تهران»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ش ۲. ص ۱۵۶-۱۷۹.



- (۳۱) كوزر، لوئيس، ۱۳۹۴، زندگي و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسي، ترجمه محسن نالاني، تهران، علمی.
- (۳۲) گيدنز، آنتوني، ۱۳۸۲، جامعه‌شناسي، ترجمه منوچهر صبوري، چ ۹، تهران، نی.
- (۳۳) لاک، جان، ۱۳۸۷، رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی.
- (۳۴) لوزیک، دانيلین، ۱۳۸۸، نگوشي نو در تحليل مسائل اجتماعي، ترجمه سعید معیدفر، تهران، امیرکبیر.
- (۳۵) مارکس، کارل، ۱۳۸۹، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، تهران، چشمه.
- (۳۶) مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، سومین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع زن و خانواده.
- (۳۷) محسنی تبریزی، علیرضا، ۱۳۷۳، «ملاحظاتى در باب نظریه خودکشی دورکهایم»، نامه علوم اجتماعي، ش ۷، دوره جدید، چ ۳، تهران.
- (۳۸) مرتون، رابرت، ۱۳۸۵، مشکلات اجتماعي و نظریه جامعه‌شناختي، ترجمه نوین تولایی، تهران، امیرکبیر.
- (۳۹) مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، مجموعه آثار، چ ۲، تهران، صدرا.
- (۴۰) مکفرسون، سی بی، ۱۳۸۵، لویاتان توماس هابز، چ ۴، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- (۴۱) میشل، آندره، ۱۳۵۴، جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۴۲) ورسلی، پیتر، ۱۳۷۸، «نظم اجتماعي در نظریه‌های جامعه‌شناسي»، ترجمه سعید معیدفر، مجموعه علوم اجتماعي، چ ۱، تبیان.
- 43) Amancio, L. (2005) "Reflection on Science as a gendered endeavor: Changes and continuities", Social Science Information, 44(1): 65-83.
- 44) Adam Jamrozik and Luisa Nocella, 1998, the sociology of social problems: theoretical perspectives and Methods of intervention, Cambridge University Press.
- 45) Thomas Hobbes, 1950, Leviathan, NY, E.P. Dutton.
- 46) Lippmann, Walter, 1956, The public philosophy, N.Y.,
- 47) Hobbes, Thomas, 1963, Behemoth, N.Y